

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین – 19 آگست 2012

## به خاطر گل روی چهار سال و "چار یار باصفا" ی پورتال هدیه طنزیه

از شعر خوشم می آید و کلام موزونی که مفهوم عالی را القاء کند سخت در دلم مینشیند، خصوصاً که در وصف وطن و آزادی و مردم دوستی سروده شده باشد و از وحدت ملی سخن گوید و .... خودم هم طبع کُند ندارم و اگر وقت و زمینه پیدا شود، شعرم بدون قمچین دوزبانه و تازیانه می آید. شعراء را دوست دارم؛ و خصوصاً شعرائی را که استعداد و قریحه ذاتی و خداداد خود را در عرصه های بالا به کار اندازند. در اوقات بیکاری – که درین اواخر به ندرت میسر میگردد – به دیوانهای شعرای بزرگ متقدم پناه میبرم و از سخنان نغز شان لذت میبرم.... خواننده ارجمند حتماً متوجه گردیده است، که تاکنون از طنز و منز حدیث نرفته است و اگر راست خود را بگویم، یادم رفته بود که عنوان را به طنز و طنزیه سپرده بودم. حالا که اینطور است برویم از گذر طنز بگذریم؛ یعنی گذر کنیم، و اگر طنز دستگیری نکرد چیزی یا کسی از قبیل همسایه در به پهلو و اقوام قریب و کاکا و ماما و اودرزاده و دهقان و همصنفی و اهل گذر و وکیل کوچه و ملای مسجد طنز در گیرم خواهد افتاد....

تلفون را برداشته و به "چار ارکان" شعری پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" – همانا "چار یار باصفا" ی پورتال – زنگ زدم، تا پیامی را بحضور شان برسانم. طبق معمول از

جورپرسیانی شروع کرده و احوال سلامت شان را گرفتم و بعد به اطلاع شان رساندم که روز هژدهم ماه جاری عیسوی پورتال شان چارساله میشود و پورتال مثل همیشه روز تأسیس خود را با پروگرام وسیعتر در نظر میگیرد، چون از هرطرف پیامهای فراوان دوستانه میرسد. در حالی که همه از حلول سالگره چهارم پورتال ابراز خرسندی نمودند، هر کدام در مورد پورتال شان تبصره ای فرمود:

– یکی از یاران فرمود که: "پورتال بَرِم بیخی گرگ شده". آن بزرگوار را به بردی گفتن نمانده گفتم: "اگه گرگ هم شده، گرگ مبارک اس!!!!" و چیزهای دیگر هم فرمودند.

– یار دومی فرمود: "مه خو چای نخورده پورتاله واز میکنم و باد ازی که مطالب روزه خواندم، باز سر چای میشینم."

– یار سومی که دفعته هان و نی نمیگوید، گفت: "کوشش میکنم که چیزی تهیه کنم؛ مگم اگه همو مصرع اولش بیایه، باز دگیش آسان اس!!!!" برای شان گفتم که: "طبع الهامگیر شما حتماً الهام کافی میگیرد و مصرع اول هم خود می آید!!!"

– یار چارم که به شوخ طبعی و روانی قریحه بسیار مشهور است، فرمود: "والله ده ای روزا ایقدر مصروف استم که فرصت سر خاریدن هم پیدا نمیشه. نمیشه که یکی از همو شیرای سابق مه نشر کنین؟؟؟" برایش گفتم: "فلانی جان ایقدر ترازو ده زمین نزن، پیش خودت خو شیر گفتن مثل او خوردن اس" و خوب شد نگفتم: "مثل دروغ گفتن اس!!!!"  
یار سومی مگر فرموده بود:

"خود شما هم شعری بگوئین!!!"

به متابعت از این حدیث که "سرکشی از امر دوستان گناهیست کبیره و عظیم..."، بر آن شدم که امروز در حوالی دیگر با استفاده از هوای گوارای تابستانی – که بیشتر به هوای بهاری شباهت داشت – بایسیکل غراضه ام را سوار شده رهسپار مرغزاری سبز و سیرون کردم، جایی که باصطلاح کابلی پشه هم پر نمیزند. در راه یک خوراک کباب ترکی فرمایشی – که آن را درین دیار Döner نامند – با مرچ و مصالح فراوان در طبراق انداخته و در یک گوشه آفتابی و خلوت اتراق کردم. دراز چوکیهای بر در بر موجود بود، جایی مناسب را انتخاب کرده و اسباب مُعاش را بیرون آوردم. البته بهتر دانستم که دربار کنم، از همان دربارهای لته ئی، که آدم پای را سر پای دور میدهد و سنگین مینشیند. من مگر پایها را روی سکوئی دراز که در مقابل درازچوکی بدین منظور نصب کرده اند، گذاشتم "تا نان درست ده جانم بشینه". این همه کارها را کردم تا شعرم جاری گردد، چون بزرگان سمت شمال ما گفته اند:

## چای خوردگی، جنگ کدگی!!!

بعد ازین که شکم درست چرب شده بود، گفتم حالا باید بپردازم به سولاخ کدن بُجُل. قلم را روی کاغذ دواندم و دیدم که خدائی کلام منثور و منظوم روی کاغذ میلوند و آن قدر میلوند که اگر چشمهایم را پُت هم کنم، میلوند. ماحصل و حاصله این سیاهه حالا از نظر خوانندگان عزیز و "چار یار باصفا" میگذرد؛ پناه ما بخدا!!!

## صِيحَةُ بَادِ صَبَا

دوش پیغامی رسید از صِيحَةُ بَادِ صَبَا  
گفت روز هژدهم پُرتالِ ما گردد چهار  
گفتمش این روز و ماه و سال آمد بی دریغ  
بارها آید چهار و هشت و از این بیشتر  
عمر ما و من شتابان بگذرد مانند برق  
حَبْذَا روزی، که گردد صرفِ افکار دُرُست

صیحه ای پرشور و عطرآگین بخصلت توتیا  
می بباید گفت بیٹی چند موزون و رسا  
می بدانستم که آمد چَـاَر و آید بارها  
کز من و امثال من گَردی نماند در هوا  
میروند و میرویم و دیگَـرَـاَن اندر قفا  
خُـرَـمَـا وقتا که دارد جلوۀ نور و صفا

گر بگویم لحظه ای دردِ دلِ نبضِ "خلیل"

دود بر آید ز آبِ کوثر و عـرَشِ خدا

خلیل الله معروفی - برلین

Volkspark-Gleisdreieck, Berlin

ساعت 19:30 روز جمعه، هفدهم آگست 2012

### توضیحات:

- در زبان دری امروز "معدود" و "صفت" همیشه "مفرد" است؛ یعنی که "دو قلم" میگوئیم و "ده شاگرد" و "هزار کتاب" و یا "مردانِ غیور" گوئیم و "زنان دلیر" و "شاگردان کوششی" و "افکارِ خُرافاتی" و غیره. در قدیم مگر "معدود" و "صفت" را نیز بعضاً جمع میبستند؛ مثلاً "چار خواهران" (عدد و معدود) میگفتند و یا "زحمتکشانِ مستمندان" (موصوف و صفت).

"تاریخ بیهقی"، اثر شیرین و بی مثال نثر دری از قلم استاد ابوالفضل بیهقی، که از افتخارات ادبی افغانستان عزیز ماست - مثالهای فراوان دارد که در آن برای "موصوف جمع"، "صفت" نیز "جمع" به کار رفته است. و اگر از زبان حافظ شیرینکلام مثالی زنیم؟؟؟:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند

حضرت حافظ در مصراع دوم، برای "بستگان" که "موصوف جمع" است، "رستگاران" را به کار بسته که "صفت جمع" است.

استعمال "معدود جمع" برای "عدد جمع"، بعضاً حتی امروز هم، ولو به ندرت، در زبان دری ما دیده میشود. مثلاً "چل دختران" داریم که محله و قریه ای ست نزدیک کابل نازنین و در راه پغمان. و یا "هفت آباء" و "هفت اجرام".

در سطر اول مقاله به حساب امروزی باید "چار رکن" میگفتم، من مگر این کار را به سیاق قدماء "چار ارکان" آوردم و فکر میکنم که "چار ارکان" نسبت به "چار رکن" بمراتب گواراتر و خوش آیندتر است.

- "صیحه" بر وزن "صفحه" و "پرده" و "عرضه" باحتمال قوی مُعَرَّب "شیهه" است که کلمه دری و در معنای "آواز اسپ" است - که در زبان عامیانه کابلی "شاهین" نامیده شود. کلمه "صیحه" مگر امروز از حالت خاص سابق بدر گردیده و به صورت عام در معنای "بانگ" و "ناله" و "فریاد" استعمال میشود.